برنامه خودسازی یک شهید مدافع حرم در گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید عباس آسمیه

شهیدی که نیمی از درآمدش را صرف امور خیریه می‌کرد

علیرضا محمدی

شهید عباس آسمیه یک برنامه هفتگی برای خودش طرح‌ریزی کرده بود و چهار سال تمام طبق همین برنامه در مساجد و مراسم مختلف شرکت می‌کرد. شاید دانستن مفاد برنامه خودسازی که او برای خودش در نظر گرفته بود، پاسخی به این سؤال باشد که چرا از میان این همه مدعی، قلیل مردانی می‌توانند پرده‌های تردید و شائبه‌های سست‌کننده را کنار بگذارند و مدافع حرم شوند. شهید آسمیه جوان ۲۶ ساله‌ای بود که چشم و گوشش را بر محشورات زمانه بست تا بتواند غربت اهل بیت را بهتر از خیلی از ماها ببیند و به صف مدافعان حرم بپیوندد. برگ‌هایی از زندگی عجیب او را از زبان تنها برادرش شنیدیم. علیرضا آسمیه که ۱۳ سال از عباس بزرگ‌تر است، در گفت‌وگو با ما می‌گفت: من عباس را در آغوشم بزرگ کرده بودم. گاهی فکر می‌کردم دختر شش ساله‌ام را بیشتر دوست دارم یا عباس را.

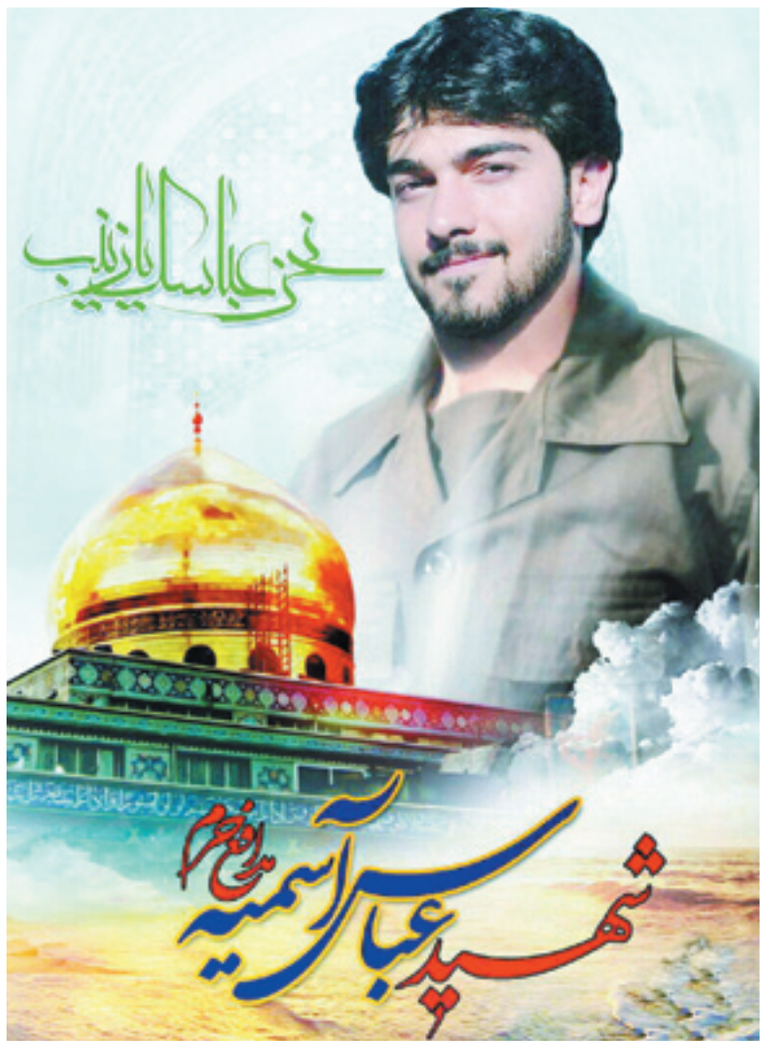

غالباً سؤالات ما از ماهیت خانواده شهدا آغاز می‌شود، چراکه ریشه‌های یک شهید از همانجا شکل می‌گیرد. شما چطور خانواده‌ای داشتید؟

ما اصالتاً تهرانی هستیم. پدربزرگ مادری‌ام حوالی مولوی زندگی می‌کردند و پدربزرگ پدری‌ام هم اهل جوادیه بودند. بعدها به نازی‌آباد رفتیم و بزرگ شده آنجا هستیم. می‌توانم بگویم یک خانواده اصیل و مذهبی داریم. پدربزرگم حاج‌مهدی فریدونی، معروف به حاج مهدی سلاخ یا مهدی گری، از لوتی‌های قدیمی و از دوستان نزدیک شهید طیب حاج‌رضایی بود. معروف بود که علامت ۲۱ تیغه هیئت آقا طیب را پدربزرگم روی دوش می‌کشید. خود حاج‌مهدی هم هیئت منتظران حضرت ولی‌عصر(عج) را حوالی سال‌های ۴۱ یا ۴۲ در نازی‌آباد تأسیس کرد. الان بیشتر از ۵۰ سال است که خانواده ما از پدربزرگ‌ها و پدرها گرفته تا پسرها و نوه‌ها، همگی خادم این هیئت هستیم و در جلساتش شرکت می‌کنیم. بعدها که به کرج نقل مکان کردیم، عباس از همان سنین خردسالی همراه من و پدرم از کرج به نازی‌آباد می‌آمد و با حضور در جلسات این هیئت، رگ و ریشه‌اش حسینی شد. عباس از رزق حلالی خورد که پدرمان سر سفره ما می‌گذاشت و در دامان پاک مادرمان تربیت یافت. اما خودش هم تلاش و ایمان و اعتقاداتش را تقویت کرد. پدرمان بازنشسته ارتش است. ۳۰ سال در ارتش خدمت کرد اما حتی یکبار هم ما از تسهیلات رفاهی ارتش استفاده نکردیم. بابا همیشه می‌گفت ما دستمان به دهنمان می‌رسد، بهتر است اگر مثلاً سفری برای کارکنان ارتش در نظر گرفته می‌شود، ما از آن استفاده نکنیم تا همکارانی که بیشتر احتیاج دارند از آن بهره ببرند. از چنین پدر و مادری بچه‌ای مثل عباس تحویل جامعه می‌شود.

قاعدتاً خود برادرتان هم ریشه‌های مذهبی‌اش را تقویت کرد؟ کمی بیشتر شهید را معرفی کنید.

شهید عباس آسمیه متولد ۱۰ تیرماه ۱۳۶۸ در تهران بود. از شش سالگی در هیئات مذهبی شرکت می‌کرد. از اواخر دوران راهنمایی عضو بسیج شد و چهار سال دبیرستان به صورت افتخاری خادمی مسجد حضرت معصومه(س) در محله ۱۳ آبان کرج را می‌کرد. یک دوستی داشت به نام علی خدابخشی که به همراه پدرش حسن آقای خدابخشی و خانواده‌شان خادم مسجد بودند. عباس هم به صورت افتخاری به آنها کمک می‌کرد و خیلی وقت‌ها در مسجد می‌ماند. شاید در طول هفته دو روز به خانه خودمان می‌آمد. یک بچه‌مسجدی به تمام معنا شده بود. در همان دوران دبیرستانش گویی تحولی در وجودش رخ داده بود. به جرئت می‌توانم بگویم که اهل‌بیت را از ته دل شناخته بود. این حرفم غلو نیست. اگر برنامه هفتگی که از دوران دانشجویی برای خودش در نظر گرفته بود نگاه کنید، می‌بینید که یک جوان بیست و چند ساله چقدر می‌تواند روی خودسازی‌اش کار کند. از همین دوران تزکیه نفس و قرائت قرآن و حضور مستمر در جلسات سخنرانی و روضه‌خوانی و فعالیت جدی‌تر در پایگاه بسیج شهید ترکیان مسجد حضرت معصومه(س) و... را دنبال می‌کرد. اواخر عمرش از ۳۰ روز ماه، ۲۰ روزش را روزه می‌گرفت.

این برنامه هفتگی که گفتید چه بود؟

عباس در طول هفته یک برنامه منظم برای خودش طرح‌ریزی کرده بود. شنبه‌ها از منبر و مجلس مسجد جامع کرج استفاده می‌کرد. یک‌شنبه‌ها به مسجد حضرت معصومه(س) در محله ۱۳ آبان کرج می‌رفت. دوشنبه‌ها به مسجد امام حسن(ع) در دهقان ویلای کرج می‌رفت و از درس عرفان و تفسیر قرآن دکتر روحی که از شاگردان آیت‌الله بهجت هستند بهره می‌برد. سه‌شنبه‌ها با آقای عباس چهرقانی که بعدها همرزم‌شان شد، در هیئتی شرکت می‌کرد که گاهی در منزل آقای چهرقانی برگزار می‌شد و گاهی در مسجد امام جعفرصادق(ع) در فاز یک شهرک اندیشه. چهارشنبه‌هایش هم وقف عملیات شبانه (گشت، ایست و بازرسی و...) در کوهسار تهران بود که با دوستش آقای صالح خضرلو در آن شرکت می‌کردند. پنج‌شنبه هم که مسجد فلکه دوم فردیس دعای کمیل می‌رفت. جمعه صبح در همان مسجد فلکه دوم دعای ندبه شرکت می‌کرد و عصر جمعه دوباره به شهرک اندیشه و به مسجد امام حسن(ع) می‌رفت.

یعنی تمام هفته‌هایش همه این مراسم را شرکت می‌کرد؟ تا چند سال برنامه‌اش این بود؟

چهار سال دوران دانشگاهش، هر هفته عیناً طبق همین برنامه عمل می‌کرد. تلاشش خودسازی بود. دو گوشی قدیمی داشت که از آنها استفاده می‌کرد. یکبار برایش گوشی هوشمند خریدم و گفتم عباس‌جان الان گوشی‌های جدید آمده، تلگرام و واتساپ و این چیزها هست. تا کی می‌خواهی از موبایل قدیمی استفاده کنی. گفت نمی‌خواهم این چیزها من را از خودم دور کنند و از فعالیت‌هایم فاصله بگیرم. اما گوشی را گرفت و گفت از آن استفاده‌ای می‌کنم که بعدها می‌فهمی. بعد از شهادتش موبایل عباس را چک کردم و دیدم به گفته استادش دکتر روحی که تأکید کرده بود احادیث اهل‌بیت را حفظ و به آن عمل کنید، عباس در گوشی‌اش احادیث را ضبط و آنها را حفظ می‌کرده است. برادرم متولد ۶۸ بود. جوان همین دوره و زمان بود اما سعی می‌کرد مشغله‌های زمانه او را از خودش و اعتقاداتش غافل نکند.

یک وجه این خودسازی‌ها فردی است. وجه دیگرش قاعدتاً به رفتارهای اجتماعی شهید برمی‌گردد، در برخورد با دیگران چطور بود؟

عباس تواضع و مهربانی عجیبی داشت. در محل کارش، هوافضای سپاه، مسئول ارزشیابی شایستگی پاسدارها بود. با کلی سرباز سر و کار داشت، اما همیشه در برخورد با زیردستانش یک دست روی سینه داشت و با تواضع و مهربانی برخورد می‌کرد. آقای ابوالفضل محمدی یکی از سربازان برادرم بعد از شهادتش با همشهری مصاحبه و از حسن اخلاق شهید تعریف کرده است. حتی مادرم به او می‌گفت: عباس جان تو چرا اینقدر دست به سینه‌ای. عباس هم پاسخ می‌داد: نوکر امام حسین(ع) باید دست به سینه باشد. اعتقاد داشت اگر می‌خواهیم اسلام را تبلیغ کنیم باید از راه قلب‌ها وارد شویم. اخلاق به خصوصی هم داشت. مثلاً برای یک خانم چادری و یک خانم بدحجاب به یک اندازه ارزش قائل بود، چراکه می‌گفت میزان سنجش آدم‌ها ما نیستیم. کسی چه می‌داند که در قلب مردم چه می‌گذرد.

در کار خیر هم شرکت داشت؟

از قول سرهنگ یزدیان یکی از فرماندهانش، عباس نصفی از حقوق ماهانه‌اش را صرف امور خیریه می‌کرد. در واقع او بخشی از حقوقش را به دو خانواده‌ای می‌داد که یکی‌شان بیمار سرطانی و دیگری بچه یتیم داشتند. باقی حقوقش را هم بخشی صرف امور روزمره‌اش و بخشی را خرج هیئات و مراسم مذهبی می‌کرد. در طول ماه شاید ۲۰ روزش را روزه می‌گرفت و غذایی که محل کارش به او می‌دادند، به خانواده‌های مستمند می‌داد. یکبار که می‌خواست به مأموریت برود، دو، سه غذا توی خانه گذاشت و به پدرمان گفت شما برای فلان خانواده ببر. بابا گفت من خجالت می‌کشم دو غذا دستم بگیرم و ببرم. اما عباس اصرار داشت که اگر کم هم باشد باید به مردم کمک کرد و باری از دوش کسی برداشت.

کمی فضای گفت‌وگو را تغییر دهیم، گویا شما ۱۳ سالی از برادرتان بزرگ‌تر بودید، دلیل این همه تفاوت سنی چیست؟

من و عباس دو فرزند خانواده هستیم. من متولد ۵۵ هستم و او متولد ۶۸ بود. والدین‌مان بعد از من بچه‌دار نمی‌شدند تا اینکه سال ۶۷ مادرم خواب می‌بیند حضرت عباس(ع) یک پارچه سبز به ایشان می‌دهد. آن موقع ما در کرج همسایه خانواده دهباشی بودیم که دو فرزندشان جزو شهدا هستند. مادر شهیدان دهباشی به مادرم می‌گوید تعبیر خوابت این است که خدا به شما یک پسر می‌دهد. سال بعد هم عباس به دنیا می‌آید. اول می‌خواهند اسمش را امیر عباس بگذارند اما بعد نامش را عباس می‌گذارند. به برکت و احترام خوابی که مادر دیده بود. من ۱۳ سال از او بزرگ‌تر بودم و شاید بتوانم بگویم پوشکش را هم من عوض می‌کردم. گاهی به عباس می‌گفتم نمی‌دانم تو را بیشتر دوست دارم یا دخترم را.

رابطه عمو و برادرزاده چطور بود؟

برادرم یک اخلاق حسنه‌ای که داشت، سعی می‌کرد بچه‌ها را با دادن هدیه به حفظ قرآن تشویق کند. به خانه ما که می‌آمد، همیشه یک جایزه با خودش داشت تا اگر دخترم سوره‌ای حفظ کرده باشد، آن هدیه را به عنوان جایزه به او بدهد. از قِبَل توجه عباس، الان دخترم چندین سوره قرآن را حفظ کرده است.

دیدار جمعی از مادران شهید رزکان فردیس با مادر شهید عباس آسمیه

> جمعی از مادران شهید رزکان شهرستان فردیس به دیدار خانواده شهید مدافع حرم عباس آسمیه رفتند. در این دیدار مادران شهید لوحی با این مضمون نوشتند که: «تو نیز مادر شهید شدی و هیچ‌کس مثل من از حال دل داغدارت باخبر نیست. من ایمان دارم که این داغ تو را هم بزرگ خواهد کرد، این خاصیت داغ شهید است. زینب(س) را ببین...»

شهدای مدافع حرم به نوعی نسل دوم شهدای بعد از انقلاب هستند. خیلی‌هایشان الگوهایی از میان شهدای دفاع مقدس داشتند، شهید آسمیه هم اینطور بود؟

عرض کردم که قبلاً ما در کرج همسایه دیوار به دیوار خانواده دهباشی‌ها بودیم. حاج قاسم یکی از پسران این خانواده بود که سال ۶۶ به شهادت رسید. آن زمان من ۱۱ سال داشتم. حاج قاسم را خوب به یاد دارم. تعریف شهید دهباشی در یک کلام می‌شود «اخلاق کامل» هرچه از این بزرگوار بگوییم کم است. ایشان نماز جمعه کرج را راه انداختند و در تمام میادین از کردستان گرفته تا دفاع مقدس شرکت کرده بود. دست راست شهید چمران هم به شمار می‌رفت. بعدها دهباشی‌ها به واسطه ازدواج یکی از پسران خانواده آنها با دختر خاله‌مان، با ما فامیل هم شدند. شهید حاج‌قاسم دهباشی در فکر و ذهن من که موقع شهادتش یک نوجوان بودم خیلی تأثیرگذار بود. من از او خیلی برای عباس تعریف می‌کردم. یک کمدی داشتم که تصاویر شهدا رویش بود. برادرم از کودکی در مورد این شهدا از من می‌پرسید و من هم جوابش را می‌دادم. رفته رفته عباس بدون آنکه شهید دهباشی را دیده باشد مرید او و شهدای دیگر شد. توی این مقوله از خود من هم پیشی گرفت و به شهدا عشق می‌ورزید.

چه زمانی تصمیم گرفت به سوریه برود؟ ایشان که در هوا فضا کار می‌کرد قاعدتاً اجباری در رفتنش نبود؟

نه اصلا، کاملاً داوطلبانه رفت و خیلی هم تلاش کرد که اعزامش کنند. برادرم یک دوره‌ای با شهید مدافع حرم مصطفی صدرزاده و شهید سجاد عفتی جلساتی داشت. از این دو شهید بزرگوار خیلی تأثیر گرفته بود. از سال ۹۳ تصمیم جدی گرفت که مدافع حرم شود. حتی می‌توانم بگویم که عاشق رفتن شده بود. می‌گفت باید دشمن را در همان جایی که سر بلند کرده خفه کنیم. منتها محل کارش به او اجازه اعزام نمی‌دادند. به سال ۹۴ که رسیدیم دیگر تاب ماندن نداشت. اردیبهشت همان سال تقاضای استعفا داده بود که نپذیرفته بودند. از تیرماه هم که دنبال نامه عدم‌نیاز بود. فرماندهانش می‌گفتند خیلی وقت‌ها عباس پشت در اتاق جلسات‌شان می‌ایستاده تا بلکه نامه عدم‌نیازش را امضا کنند که موافقت نمی‌کردند. برادرم اواخر آبان ۹۴ در مراسم پیاده‌روی اربعین شرکت کرد. کلاً در امر زیارت خیلی پر روزی بود. سالی چهار، پنج بار مشهد می‌رفت و یک یا دو بار هم به کربلا مشرف می‌شد. اگر یک سال به کربلا نمی‌رفت انگار چیزی گم کرده باشد، تمام سال پکر بود. به هر حال وقتی از پیاده‌روی اربعین ۹۴ برگشت، پدرمان پرسید آنجا دعا کردی که خدا یک دختر خوب نصیبت کند. عباس هم با لبخند گفت از هر دو ارباب شهادتم را طلب کردم. کمی بعد دعایش در کربلا مستجاب شد و فرمانده‌اش نامه عدم‌نیازش را امضا کرد و توانست مجوز اعزام بگیرد. از قبل آموزش‌های لازم را گذرانده بود. از طرفی خودش هم ورزش می‌کرد. با ما باستانی کار می‌کرد. در تکواندو و دوی سرعت هم که قهرمانی داشت. والیبالیست خوبی هم بود. بعدها فهمیدم که در آموزش‌هایش دوره‌های دراگانت (قناسه جدید) و توپ ۲۳ را تخصصی گذرانده است.

چه زمانی اعزام شد و چه زمانی به شهادت رسید؟ احساس می‌کردید عباس شهادت را نصیب خودش کند؟

۱۵ دی ماه ۹۴ از خانه رفت و ۱۶ دی به سوریه پرواز کرده بودند. تنها پنج روز بعد طبق پیش‌بینی‌هایش در روز ۲۱ دی ماه به شهادت رسید. عباس قبل از اعزامش گفته بود که من بروم خیلی زود شهید می‌شوم. مادرم که این حرف را شنید به او گفت چرا شهید شوی. برو بجنگ و برگرد. اما عباس گفت در سوریه چیزی جز شهادت در انتظارش نیست. یادم است شب چهارم دی ماه با هم خلوت کردیم. خیلی از حرف‌هایش را با من در میان می‌گذاشت. غیر از برادری مثل دو تا دوست بودیم. آن شب به من گفت: تمام شد. گفتم چی تمام شد؟ گفت شهادت نزدیک است. آرام ضربه‌ای به شانه‌اش زدم و گفتم اول رضایت پدر و مادرت را بگیر بعد. گفت قانونی هم که حساب کنیم از ۲۲ سالگی دیگر کسب اجازه والدین مطرح نیست. فهمیدم که تصمیمش جدی است. چند روز بعد رفت و نهایتا پنج روز بعد از اعزامش در خان‌طومان به همراه شهدایی مثل عباس آبیاری، میثم نظری، مهدی حیدری، مصطفی چگینی، مجید قربانخانی، محمد آژند و.. به شهادت رسیدند. مقاومت آنها باعث شده بود تا خیلی از نیروها اسیر یا کشته نشوند. برادرم جزو ۱۵ نفری بود که روی یک تپه مقاومت می‌کردند و از میان آنها ۱۳ نفر شهید و دو نفر مجروح شدند. پیکرشان هنوز بازنگشته است.

علیرضا آسمیه (سمت راست) در کنار برادر شهیدش عباس آسمیه

از عباس آسمیه ۲۶ ساله چه یادگاری‌هایی برای جوانان هم سن و سالش باقی مانده است؟

عباس توصیه‌هایی داشت به این مضمون که باید عاشق اهل‌بیت باشیم، چراکه این بزرگواران هم در دنیا و هم در آخرت دستگیر ما هستند. به ولایت فقیه هم تأکید خیلی زیادی داشت و می‌گفت اول باید هر کسی ولایت را از تبعیت پدر و مادر و بزرگترها و مسئولانش تمرین کند و کم کم که پخته‌تر شد تبعیت از ولایت فقیه را انتخاب کند. توصیه زیادی به خواندن زیارت عاشورا داشت و خودش هم هر شب این زیارت را با صد بار لعن و صد بار سلامش می‌خواند. می‌گفت اگر نشد زیارت عاشورا بخوانیم حتماً باید حدیث کسا بخوانیم. شاید توصیه‌اش به خواندن زیارت عاشورا، یک یادگاری ارزشمند از این شهید باشد برای جوانان سرزمین‌مان.

بعد از شهادت برادرم، جمعی از مادران شهید رزکان شهرستان فردیس به دیدار خانواده شهید مدافع حرم عباس آسمیه رفتند. در این دیدار مادران شهید لوحی با این مضمون نوشتند: «تو نیز مادر شهید شدی و هیچ‌کس مثل من از حال دل داغدارت باخبر نیست. من ایمان دارم که این داغ تو را هم بزرگ خواهد کرد، این خاصیت داغ شهید است. زینب(س) را ببین...»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۹۸۰

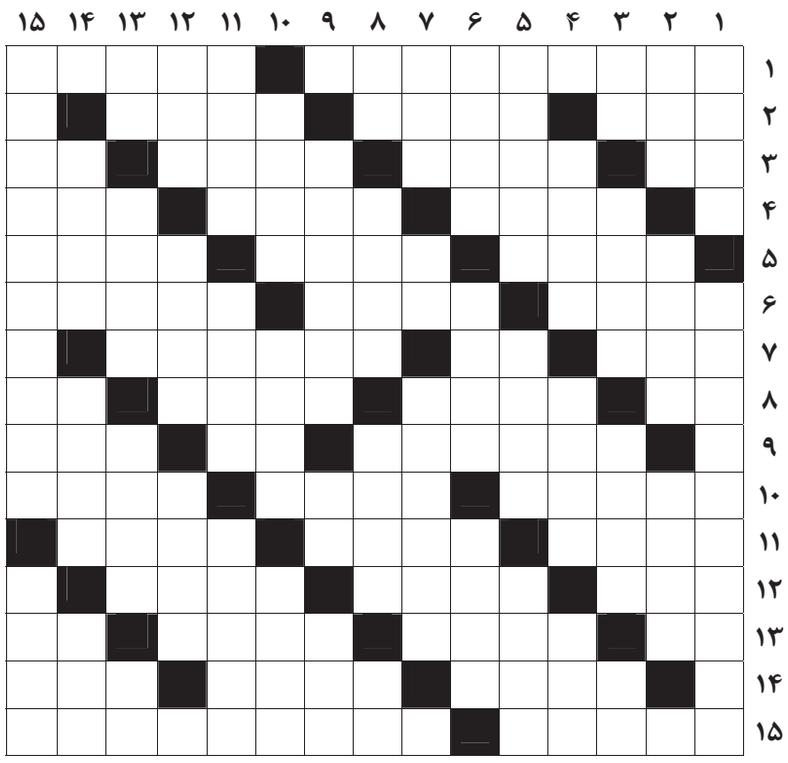

از راست به چپ

■ ۱-به مهاجم گلزن فوتبال می‌گویند- به اغما رفته ■ ۲-سلاح کمری – توقف خودرو و دیگر وسایل نقلیه – یک میلیاردم متر ■ ۳-آب بسته – برگه اقرار به وصول چیزی – گوارا – اندک ■ ۴-داستان کوتاه – مرکز فرماندهی – تابستان آذری ■ ۵-ترسناک – راننده – سرد ■ ۶-لباس سنتی کشتی‌گیران خراسان – شهر هلن – آزادگان ■ ۷-ضمیر اشاره به نزدیک – نماد لاغری – بیماری تورم غدد بناگوش ■ ۸-لخت – عارضه نزدیک بینی – از فنون زیبا و پرتابی کشتی – آب تازی ■ ۹-مبلغی که با چانه زدن کم نمی‌شود – روستا – سنگینی چیزی ■ ۱۰-ظرف‌ها – قسمتی در بانک‌ها – کلمه تعلیل برمعنی نه ■ ۱۱-وقت کاری – غربال سیمی – منتهی؛ منجر ■ ۱۲-مظهر پلیدی – شهر زادگاه نظامی – خاندان ■ ۱۳-پهلوان – آفتاب پرست – غلاف شمشیر یا خنجر – رطوبت ناچیز ■ ۱۴-نبات – فیلم بهروز صالح – وزیر خارجه دولت اوباما ■ ۱۵-شهر آرامگاه ناصر خسرو – نوعی سرقت اموال دیگران

از بالا به پایین

■ ۱-برجای بزرگان نتوان زد به گزاف – به فکر راه‌حل بودن ■ ۲-از آفات نباتی – ذات و وجود – فیلم احمدرضا درویش ■ ۳-اسب تبریزی – انگشت سرانگشتان – اسب – تکرار حرفی ■ ۴-روش و عادت – ثروت و سرمایه – همراه ایمان ■ ۵-نوعی دارو – خوبی و احسان – دارای قیمت بالا ■ ۶-به مقصود رسیدن – اقطاع – وسیله تمیز کردن لوله تفنگ ■ ۷-تنه درخت – بدی – ثابت قدم و استوار ■ ۸-راندن مزاحم – پایتخت فیجی – از شهرهای خراسان شمالی- پسوند شباهت ■ ۹-دارای تفاوت و متمایز – نیا – همراه کلید ■ ۱۰-مقابل لیل – وسیله‌ای در آشپزخانه – کافه فرنگی ■ ۱۱-جاده فرودگاه – نظر و عقیده – رهبر سابق مصر ■ ۱۲-شهری در آلمان – دریاها – شهری در آذربایجان ■ ۱۳- خدای درویش- پایتخت کشور نائورو – اثر گوته – چه کسی ■ ۱۴-مفید و موثر – وضع دستگاه گوارش- جامه کهنه ■ ۱۵-روش رایج برای مداوای سرطان – شهری نزدیک اردبیل

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۱				۲	۱			۷
				۸		۹		۲
۸			۶	۷				
		۵				۳		
							۴	
	۷	۱	۲		۹			
						۷	۵	۲
۳	۱							
	۶		۸		۴			

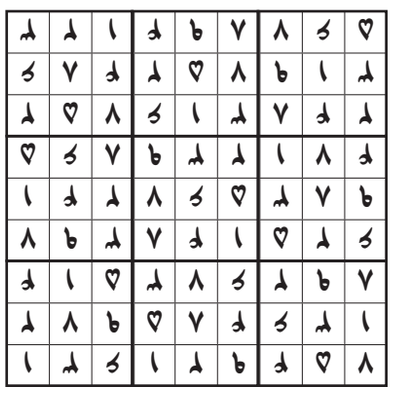

جدول کلمات متقاطع
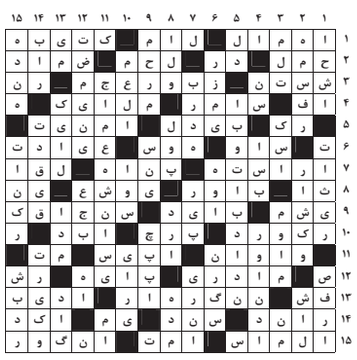
پاسخ جدول شماره ۴۹۷۹